بسم الله الرحمن الرحیم

ابروی سخن بوسمهٔ حمد ذو المنن رنگین و مزین که نوع بشر را بمحاسن شعور آراسته انسان عین انسان را
از حسن نقطهٔ سواد تجلی نور پیراسته بسودای شکر نعمتش بر سر موی زبانی اما چون سر رشتهٔ هوای پریشانی
قصور سرگردانی آری نظم اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم بهر یک داستانی نیارم گوهر شکر تو
سفتن سر موی از احسانت توگفتن و دردی مثال گلگونهٔ درود و سید الانبیا و آل و اصحاب صفیا
زیبا و محلی که جهانی کور سوادان شب ضلالت را بسپیدهٔ صبح هدایت روشن ساخته و زبان واصفان
کمال رسالت و جمال ولایت را الکن اما بعد این رساله ایست مسمی بهدایة النور فی ما یتعلق بالاظفار
و الشعور که بنده سراپا تقصیر و گناه محمد سعد الله جعل عقباه خیرا من اولاه رنگ وجودش را بالتماس بعضی از
دوستان در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از سن یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری بر صفحهٔ بیان ریخته و عقد
لآلی ترتیبش را بر اعناق عرائس پنج باب آویخته باب اول در موی چهرهٔ انسان باب دوم
در موی سائر بدن سوای آن باب سوم در اظفار باب چهارم در متفرقات جامه باب
پنجم در خضاب و الله الملهم للحق و الصواب فی کل فصل و باب و تیسیر کل صعاب و حساب الیه المرجع و

الآب باب اول در ان پنج فصل است فصل اول در موی سر و در ان یک مقدمه و چند مسائل است

مقدمه در بیان حدود سر باید دانست که ابتدای سر از جانب ناصیه مبدأ منبت شعار است [illegible]

پس موضع نزع بفتحتین که عبارتست از جبهه که بران موی روئیده باشد چنانکه در بعض مردم بود داخل سر است

دانست در وجه کذا فی المنهاج للنووی و نزعتان و صلعه در حد سر داخل است کذا فی خزانة الروایات یعنی در

وجه داخل نیست نشستن آن در وضوء ضرور نباشد انتهی نزعتان بفتح نون و زای معجمه و سین مهمله عبارتست از برده

جانب پیشانی که بران موی نباشد در بعضی مردم و این اعراب مصرح سایند از اصحاب لغت [illegible] که

موی بر دو جانب جبهه نرسته باشد انزع گویند و زنی را که موصوف بدین صفت باشد زعرا گویند کذا فی التهذیب

للامام النووی پس نزعتان ماخوذ است از نزع گویا موی از انجا نزع کرده اند و نیز در تهذیب گوید النزعتان من

الراس عندنا و عند جماهیر العلماء و استحب الشافعی و الاصحاب غسلهما مع الوجه للخروج من خلاف من قال

هما من الوجه و صلع بفتحتین نبودن موی بر مقدم سر است چنانکه بعض مردم را باشد و آن موضع را صلعه بزیادت ها

گویند صلع و صلعا مثل احمر و حمرا صفت است ازان کذا فی القاموس و صدغان از جانب یمین و یسار تا استخوان صدغ

صدغان داخل سر است کذا فی خزانة الروایات و صدغ بالضم موضعیست ما بین چشم و گوش بالای استخوان بلند

رخسار که قریب گوش باشد بدلیل قول عبد الله بن عمر رای سر راس ابلغ العظمین فانهما منتهی اللحیة کذا فی

الغرائب و آن هر دو استخوان را فنیکین گویند چنانکه صاحب نهایه در حدیث امرنی جبرئیل ان اتعاهد فنیکی

آورده و حد سر جانب قفا تا گردن است اگر دن خارج است ازان و لهذا مسح کردن داخل نیست آری اختلاف است در موضع

تحذیف آن مقامیست در میان صدغ و نزعه که موهای خفیف بران روید و ابن سریج گوید موضع تحذیف داخل وجه است

بسبب [illegible] و لهذا نساء و اشراف معتاد بوده اند بر دور کردن آنها و از همین جهت آن را موضع تحذیف

گویند که موها را از انجا حذف میکنند و تحذیف در اصل معنی دور کردن موی باشد در کتاب الروضه است

تعود الناس التحذیف و لا باس به قال الغزالی و هو القدر الذی اذا وضع طرف الخیط علی راس الاذن و الطرف

الثانی علی الجبین وقع فی جانب الجبهة و لیس من النزع فی شی و ابو اسحق [illegible] بر انند که از موی سر است

بسبب اتصال آن بموی سر و هو الموافق لنص الشافعی و الاول اظهر و الثانی اشهر کذا فی فتح العزیز

شده از خواص و عام خصوصاً از مشایخ و زهاد و عباد و علما بر آن ثبت عدم استطاعت عدم قدرت نفقه
است لیکن سنت بالکنت که گفته شد و در مجمع الارادت از تحفه خانیه می آرد موی بر سر گذاشتن سنت است
مگر وقتیکه خدمتش دشوار افتد و از سحابات که امام احمد بمتابعت امام شافعی فرموده لو نتقوی علیه لاتخذناه
ولکن له کلفة ومؤنة اگر قدرت میداشتیم بر موی نگاه میداشتیم آن را لکن کلفتی و مشقتی در باب داری است
آن داشتن است چون مسنونیت گذاشتن موی سر متحقق شد وجه اختیار کردن امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه آن را حالا
سنت با وجود حریص بودن حضرت ایشان و همه اصحاب بر اتباع سنت چه بوده است وجهش همین اختیار داد
غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد روایت بحدیث من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها
فعل بها کذا و کذا من النار یعنی هر که ترک کند جای یک موی را از جنابت که نشوید آن را کرده شود بسبب آن موی کذا
و کذا چنین و چنان در دوزخ میفرمودند فمن ثم عادیت رأسی یعنی از جهت وعید مذکور عداوت کرده ام
با موی سر خود که آن را از بیخ و بن قطع میکنم ای چه اختیار حلق سر احتیاطاً مذکور است از مشکوة و عید مسطور شاید از
جهت قصد زینت و غیر آن پس کم یا اعتداد از ترک متابعت ظاهری فرمود و نزد بعضی حلق و ترک هر دو سنت مثل
قوله علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسن او لیحلقه رواه الطبرانی فی الاوسط کذا فی مجمع الزوائد
للهیثمی یعنی هر که موی بر سر گذارد باید که خدمتش از شستن و شانه کردن بجا آرد و الا بتراشد موید است اینچه ابن حجر
از ابوهریره رضی الله عنه در سنن ابوداود مروی شد من کان له شعر فلیکرمه هر کرا موی باشد باید گرامی
او سازد و طیبی در شرح مشکوة می نویسد مداومت بر سر تراشی سنت زیرا که از قسم تقریری علیه السلام است و ادامت
امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیست زیرا که حضرت ایشان از خلفای راشدین اند چه
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین لازم
گیرید طریقه مرا و طریقه خلفای راشدین را پس لامحاله مسنون باشد اما ابن حجر و علی قاری در رد آن می زنند که فعل صحابه
ولایت اباحت فقط و درین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سایر اصحاب واقع شد پس موجب سنت نباشد آری
باعث حصول اباحت راقم الحروف گوید چون فعل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه رو برو آنحضرت با وجود عدم
ممانعت آنسرور از قبیل تقریری علیه السلام متحقق شده لامحاله سنت خواهد بود بنهایت کار سنیت حلق و نفس

یعنی موی سر گذاشتن نیز سنت باشد از اینجاست که در فتاوای عالمگیری از ینبوع نقل می آرد ان السنة
فی شعر الرأس اما الفرق واما الحلق وذکر الطحاوی الحلق سنة ونسب ذلک الی العلماء الثلثة
کذا فی التاتارخانیة و در روایتی از امام احمد است که حلق تمام سر مکروه است زیرا که زی خوارج است کذا فی شرح البخاری
للشیخ ابن حجر فتح الباری ما دار ان الخوارج سیماهم التحلیق وکان السلف یوفرون شعورهم
ولا یحلقونها وکانت طریقة الخوارج حلق جمیع رؤسهم اما از سبب ایشان خلاف این است مسئله
ستردن بعض موی سر و باقی گذاشتن بعض آن ممنوع است آنرا در عربی قزع بفتحتین گویند تشبیها بقزع السحاب
که پارهای متفرق سحاب را گویند کذا فی القاموس امام نووی از حنبل احمد و صاحب محکم و مهذب نقل آورده هو
اخذ بعض الشعر من الرأس و بعد آن گفته ظاهر کلامه ان مطلق البعض مکروه و لفظ مذکور بعض با
جمع است احدث قزع بفتح قاف و ضم آن دلیل منع آن است که در صحیحین از عبد الله بن عمر مروی شد سمعت النبی
صلی الله علیه وسلم نهی عن القزع از نافع راوی این حدیث شاگرد عبد الله بن عمر در معنی قزع پرسیدند فرمود
یحلق بعض رأس الصبی ویترک البعض کذا فی الصحیحین یعنی تراشیده شود بعض سر کودک و گذاشته شود بعض
آن نیز در صحیح مسلم از عبد الله بن عمر مرویست ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی صبیا قد حلق بعض رأسه وترک
بعضه فنهاهم عن ذلک فقال احلقوا کله او اترکوا کله یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دید کودکی را
که تراشیده شده بود بعض سر او و گذاشته شده بعض را پس منع فرمود مردم را ازین حرکت فرمود تمام سر تراشید یا تمام
بگذارید راقم السطور گوید قزع متعارف درین دیار هشت نوع بود و لوح اول آنکه کاکلهای چند بر سر اطفال گذارند بهمچنانکه
رسم قوم هنود است ملا علی قاری در مناسک می آرد آنچه بعضی علما و جهال قوم در میان سر خود ها کاکل میگذارند از
مکروهات شنیعه است چه قزع ممنوع است حتی که در حق اولیای صغار در سنن ابوداود از حجاج بن حسان روایت است سرش
دو کاکل بود انس بن مالک دست بر سرش رسانید دعای برکت خوانده فرمود احلقوا هذین او قصوهما فان هذا
زی الیهود حلق کنید این دو را یا تراشید زیرا که این طریقه یهود است صاحب نصاب الاحتساب از جنایات در نقل
میکند مسئلة الجعد فی الغلام حرام هو المروی عن اصحابنا لانهم انما یمسکون للاطماع الفاسدة
راقم الحروف گوید قطع نظر از اطماع فاسده نیز ممنوع است بدلیل نهی قزع و حدیث صحیح مسلم کما مر تخصیص حسنی و تفسیر

رخسار آویزند یا بعد بر آمدن ایشان از سنیم سازند بعینه بحکم عادت بعضی افغانان را امیور و غیر ایشان است قسمی مذکور زیاده از حد

ازو زلف گویند و در شرح عین العلم مسطور است یکره زیادة الشعر فی العارضین بارسال الصدغ المجاوزة

عن عظم اللحی المنتهیة الی نصف الخد هکذا فی الاحیاء و ظاهر آنست که جمله اقسام مسطوره و غیر آن تحت نهی مکروه

مندرج است اشتباه نهی قزع دلالت بر کراهت حلق بعض و ترک بعض علی الاطلاق میکند لیکن از بعضی روایات

فقهیه حلق وسط سر و ابقای موی گرداگرد که نوعی از قزع است اگرچه متعارف نباید باز نیست جایز معلوم میشود صاحب

در مفید المستفید می آرد قال محمد فی السیر الکبیر لا باس للرجل ان یحلق وسط راسه و یرسل شعره من غیر

ان یفتل و ان فتله فذلک مکروه لانه یصیر مشابها ببعض الکفرة فان من الکفرة من یفعل ذلک

و این روایت در مطالب المومنین و فتاوی عالمگیری و غیر اینها نیز از ذخیره منقول است انتباه نهی قزع محمول بر کراهت

تنزیهی است کذا فی المرقاة و غیرها و مراد از کلمه لا باس که بر صدر این روایت واقع شده نیز کراهت تنزیهیست بناءً

که از این کلمه این معنی مراد دارند در خزانة الروایات می آرد لفظ لا باس دلیل علی ان المستحب غیره و تصریح فقهای دیگر

بکراهت این صورت خاص نیز قرینه آنست در صلوة مسعودی می آرد تارک ستردن گرد بر گرد ماندن یا گرد بر گرد

ستردن و تارک ماندن کراهت بود و نیز موید آنست آنچه صاحب نصاب در تفسیر قزع بعد بیان کراهتش گفته هو ان یحلق

جوانب الشعر و یترک وسطها او علی العکس کما مر اشتباه بتاویل مذکور جواب روایت مسطوره مطابقت

قزع واقع شد لیکن هنوز خلجانی باقیست چه بعض فقها بدون لفظ لا باس و امثالش بعض اقسام قزع را جایز نوشته

از انجمله است صاحب قنیه که می نگارد یجوز حلق الراس و ترک الفودین ان ارسلهما و ان شدهما علی الراس

فلا یعنی جایز است ستردن موی سر و گذاشتن هر دو جانب سر اگر فرو هشته کند آنها را و اگر آن هر دو را بر سر بندد پس جایز

نیست انتباه قطع نظر از آنکه این روایت با وجود مخالف بودنش با اصل نهی مذکور جانب کسی از ائمه منسوب

و در کتابی سوای قنیه با آنچه از و نقل کرده دیده نشد باول میتواند شد بانیکه نفس جواز با کراهت تنزیهی منافات ندارد

فلیحمل علیه هذا و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باید دانست که عینی در شرح بخاری می آرد که حکمت در

نهی قزع تسویه حلق است یعنی تا تغییر در خلق الهی لازم نیاید یا در خلق اگرچه تغییر لازم می آید لیکن چون منقول و منصوص

شد از آن مستثنی گردیده و نزد بعضی علتش مشابهت یهود یا اهل شطار است کذا فی الاحیاء مسئله قزع وقت مردت

مثل مداوات مرض و درین هر دو امر ممنوع نیست امام نووی در شرح مسلم میگوید اجمع العلماء علی کراهة
القزع اذا کان فی مواضع متفرقة الا ان یکون للمداواة او نحوها یعنی اتفاق کرده اند علما بر
کراهت قزع وقتیکه باشد در مواضع متفرقه بهر حال مگر بحکم علاج مرض و مثل آن پس راقم الحروف گوید تخصیص
مواضع متفرقه بنا بر جریان عادت مردم است در معنی قزع و کراهتش عام تر است کما سبق و از اینجاست که
محدث دهلوی در شرح سفر السعادة می آرد حلق بعض سر مکروه است مگر بسبب علاج مسئله زنان را موی
سر ستردن مطلقا نا درست است مگر بضرورت مرض در مشکوة المصابیح از امیر المومنین علی مرویست نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة رأسها رواه النسائی یعنی منع فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ستردن
زن موی سر را و صاحب هدایه در علتش میگوید زیرا که حلق سر در حق زن مثله است چنانکه حلق ریش در حق مرد
از اینجاست که در تحلیق ریش و سر کسی ظلما در حالت بر نیامدن مو تا یکسال دیت لازم می آید در فتاوای عالمگیری می آرد
و لو حلقت المرأة رأسها فان فعلت لوجع اصابها لا بأس به وان فعلت ذلک تشبها بالرجال
فهو مکروه کذا فی الکبری و هکذا فی خلاصة التجنیس یعنی اگر زن سر خود را حلق نمود پس اگر این فعل بسبب
دردی کرده که او را عارض شده باشد باکی نیست و اگر برای تشابه مردان ساخته مکروه است مسئله زنان را تراشیدن موی
سر تا دوش بمشابهت مردان نا روا است قال علیه السلام لعن الله المجممات من النساء اللاتی یتخذن شعورهن
جمة تشبها بالرجال کذا فی النهایة الجزری یعنی لعنت کرده است زنانی را که موی خود را برای مشابهت مردان جمه
میسازند و در بزازیه می آرد اگر باذن شوهر باشد نیز نا روا است زیرا که در معصیت خالق اطاعت مخلوق روا نیست قال ملا
علی قاری در مرقاة از شرح السنه می آرد اما النساء فانهن یرسلن اشعارهن لا یتخذن جمة اما زنان پس
آنها ارسال میکنند موهای خود را تا دوش مقصور نسازند چون که زنان را در هر دو روایت ارسال موی مخصوص بشان
ثابت گردید معلوم شد که مردان را ارسال آن ممنوع است تا مشابهت زنان لازم نیاید مسئله محرم را قبل از وقت
معهود دور کردن مویی از سر و بدن و ناخن بکدام حیله جائز نیست در سراج الوهاج بحال محرم می آرد لا یحلق رأسه
و لا شعر بدنه و یستوی فی ذلک الحلق بالموسی و النورة و القلع بالاسنان و غیره و لا یقص
من لحیته یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سر خود را و نه موی بدنش را و برابر است درین و منع ستردن باستره و دور کردن

بنوره دور کنند نه بتراشیدن غیر آن نه تراشیدن ریش خود را و در عالمگیری از سرخسی می آرد لا یأخذ من ظفره شیئاً
نبرد از ناخن خود چیزی را مسئله مرد را در حج بوقت معهود ستردن موی سر افضل ست اگرچه تراشیدن آن نیز جائز ست
قال الله تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ارحم المحلقین یعنی خداوندا
رحم کن بر حلق کنندگان پس اصحاب عرض کردند والمقصرین بار دیگر همین فرمود تا آنکه مرتبه چهارم ارشاد کرد والمقصرین
یعنی رحم کن بر حلق کنندگان و بر تراشندگان کذا فی الصحیحین نیز در فتاوای عالمگیری از شرح طحاوی می آرد الحلق و التقصیر
و الحلق افضل و از تاتارخانیه می آرد و حلق الکل افضل اقتداءً بالنبی صلی الله علیه وسلم مسئله شخصی را که
وقت معهود موی بر سر نداشته باشد گذرانیدن موسی بر سر واجب است و هو الصحیح عندنا کذا فی العالمگیریة و نزد امام شافعی
مستحب قاله النووی فی المنهاج مسئله دور کردن موی سر از نوره جائز است در فتاوای عالمگیری در باب حج از
سراج الوهاج می آرد و لو حلق بالنورة اجزأه و اگر دور کند موی سر را بنوره کافیست مسئله مرد را اختیار ستردن و تراشیدن
بحالت امکان بر دو باشد و اگر بعذر تلبید مو یا جمع تراشیدن متعذر باشد حلق متعین گردد و اگر بسبب بثور و جرح حلق
متصور نباشد قصر متعین شود و اگر از بثور و جروح هر دو ممکن نباشد گذرانیدن موسی بر سر نتواند ساقط شود کذا فی العالمگیریة
مسئله طریق تراشیدن موی سر زنان در حج آنست که قدر انمله از ربع موی سر تراشند کذا فی المنسک لعلی القاری
و در فتاوای عالمگیری از بدائع منقول است واجب آنست که چیزی زائد بر قدر انامل گیرد زیرا که اطراف اشعار
عادةً متساوی نمی باشد و نزد شافعی دور کردن سه موی کافیست بحلق یا بالقصر یا بنتف یا باحراق کذا فی
المنهاج مسئله زنان را در حج ستردن موی سر جائز نیست آری تراشیدن آن جائز است در سنن ابو داود از عبد الله
بن عباس مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق انما علی النساء التقصیر
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست بر زنان حلق کردن سر جز این نیست که بر زنان تراشیدن سر است یعنی در
حج و در هدایه می آرد لا تحلق رأسها و لکن تقصر یعنی زن حلق سر خود نکند لیکن تراشد و جلال الدین محلی
در شرح منهاج شیخ مهذب نقل میکند یکره للمرأة الحلق مکروه ست برای زن ستردن موی سر مسئله خنثی مشکل حکم
زن دارد در تراشیدن موی سر در حج در فتاوای عالمگیری از تبیین می آرد الخنثی المشکل کالمرأة و محلی در شرح منهاج
فقه شافعی از محلی نقل میکند ان التقصیر للخنثی افضل کالمرأة مسئله ستردن موی سر صبیه تا نه سال جائز

شرح مختصر فی فقه مالک می آرد لذات بنت تسع او عشر تحجر و لا تحلق الا بعذر ان کانت صغیرة
جاز لها الحلق والتقصیر یعنی چنانکه دختر نه ساله یا ده ساله موی سر جایز نیست این امر ثابت شد است
نه ساله بود و ساله ده است حلق نکند مگر بعذر اگر صغیره باشد و احلق موی سر را شاید و جائز
مسئله آغاز ستردن موی سر از جانب یمین محلوق سنت است نه یمین حالق در صحیح است قال النبی صلی الله علیه وسلم
للحلاق خذ و اشار الی الجانب الایمن ثم الایسر فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سرتراش را بگیر و اشاره فرمود
بسوی جانب راست پس جانب چپ فی فتح القدیر می آرد و هو الصواب وان کان خلاف المذهب و صاحب
کو مذهب آنست که یمین حالق مراد است نه یمین محلوق لیکن صحیح آنست از امام ابو حنیفه یمین محلوق است شرح العینی
شرح البخاری فی صاحب نهر می آرد روایت است از امام یمین سر محلوق است و آن اینست که امام اعظم فرموده است
چون مرا اتفاق حلق سر در مکه معظمه افتاد یعنی در مناسک حج حلاق مرا در سه چیز تخطیه کرد یکی آنکه چون نشستم پشت به قبله نشستم گفت رو بقبله
کن دوم آنکه چون جانب چپ سر را برای ستردن موجه پیش کردم گفت آغاز از جانب یمین کن سوم آنکه چون خواستم
رفتن کردم گفت موی خود را دفن کن و صاحب نصاب الاحتساب بعد نقل این حکایت میگوید درین روایت که ادای
حلق مسطور فواید بسیار است یکی آنکه نصیحت خواه مخواه باید شنید اگرچه ناصح دون باشد چه ابو حنیفه اطاعت حلاق
فرمود دوم آنکه مرد عاقل را از بیان عیب خود نفعی رسد استنکاف و استحیا نشاید تا دیگران را شنید چنین جایز است سوم آنکه
گاهی امر فعل را به نفس فعل تعبیر کنند مثل بنی الامیر القصر یعنی امر الامیر ببناء القصر پس فعلیکه مباشر
عادت آدم خود کردن نمیتواند زیرا که امام ابو حنیفه فرمود حلقت ای ستردم موی سر خود را بجای امر کردن
الحلاق ان یحلق حکم کردم حلاق را که موی سر مرا حلق نماید و همچنین تا من در گرفتن بدست ناخنها و حلق موی
بغل و جز آن مستحب است کذا فی جامع الرموز مسئله موی سترده از بدن انسان پاک است و لهذا نماز با آنها روا
خلافا للشافعی رح در ملتقط ناصری می آرد که امام شافعی با موهای بسیار که بر جامه ایشان از حلق سر افتاده بود
نماز گذارد و مذهب ایشان نماز با آنها نا روا باشد چون علتش پرسیدند فرمود ابتلینا فیما احسنا الی مذهب
اهل العراق و ازین روایت مفهوم شد که صاحب مذهبی را عند الضرورة عمل بر مذهب دیگری جائز است و نیز
معلوم شد که موهای سترده بمذهب امام ابو حنیفه رح پاک و مانع جواز نماز نیست چنانکه بمذهب امام شافعی است و تعبیر

امام ممدوح مذہب اہل عراق را باحتیاط از جہت مسامحہ آسانی درین مسئلہ است نہ از احتیاط رتبہ کہ شان امام
ممدوح از امثال این تعریض منزہ است ہذا ہو المشہور لیکن عینی در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقسیم موی آنحضرت
بعد حلق می آرد اِنَّ فِیْهِ طَهَارَةَ شَعْرِ الْآدَمِیِّ وَهُوَ قَوْلُ جُمْهُوْرِ الْعُلَمَاءِ وَهُوَ الصَّحِیْحُ مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِیِّ
خَالَفَ فِیْ ذٰلِكَ اَبُوْ جَعْفَرِ التِّرْمِذِیُّ مِنْهُمْ فَخَصَّ الطَّهَارَةَ بِشَعْرِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَذَهَبَ اِلٰی
نَجَاسَةِ غَیْرِهٖ مسئلہ اگر کسی موی سر جوانی بزور ستر د و بعد آن موی سپید روید نزد امام ہمام بر حالق جزی
لازم نیاید و نزد صاحبین حکومت عدل لازم گردد و کذا فی التاتارخانیہ ناقلا عن الخانیہ و معنی حکومت عدل
آنست کہ محلوق را عبد فرض کردہ با موی مذکور و غیر آن قیمت کنند پس ہر چہ قدر تفاوت بینہما باشد آن حکومت
عدل است مسئلہ ۱۸ اگر کسی جعد سر کودکی بزور حلق نماید و پس بعد بجای آن موی سپید روید بر حالق قدر نقصان
لازم آید یعنی محلوق را عبد فرض کردہ قیمتش با اصول اشعار نابتہ و غیر نابتہ قرار دہند و قدر تفاوت مینما
از حالق بستانند زانکہ قیمتش با جعد و بدون آن مشخص کنند ہمچنانکہ در حکومت عدل میباشد زیرا کہ گذاشتن اطفال
جعد بنا بر جریان عادت باطماع فاسدہ حرام بود و شی حرام شرعا متقوم اعتبار نمیکنند کذا فی التاتارخانیہ
مسئلہ ۱۹ عقص کہ عبارتست از بستن موی سر مجتمع کردہ بر سر و آنرا در ہندی جوڑہ بواو معروف گویند در حالت
نماز مکروہ است امام نووی در تہذیب خود از ابو عبید می آرد اَلْعَقْصُ ضَرْبٌ مِنَ الضَّفْرِ وَهُوَ اَنْ تَلْوِیَ
الشَّعْرَ عَلَی الرَّأْسِ و از لیث نقل میکند اَلْعَقْصُ اَنْ تَأْخُذَ الْمَرْأَةُ كُلَّ خُصْلَةٍ مِنْ شَعْرٍ فَتَلْوِیْهَا ثُمَّ تَعْقِدُهَا
حَتّٰی یَبْقٰی فِیْهَا الْتِوَاءٌ ثُمَّ تُرْسِلُهَا و جزری در نہایہ میگوید اَلْعَقِیْصَةُ الشَّعْرُ الْمَعْقُوْصُ وَهُوَ نَحْوٌ مِنَ الْمَضْفُوْرِ
وَاَصْلُ الْعَقْصِ اللَّیُّ وَاِدْخَالُ اَطْرَافِ الشَّعْرِ فِیْ اُصُوْلِهٖ و در مغرب مسطور است اَلْعَقْصُ مِنْ بَابِ
ضَرَبَ جَمْعُ الشَّعْرِ عَلَی الرَّأْسِ وَقِیْلَ لَیُّهٗ وَاِدْخَالُ اَطْرَافِهٖ فِیْ اُصُوْلِهٖ و دلیل کراہتش حدیث ابو رافع
است اَنَّهٗ مَرَّ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَهُوَ یُصَلِّیْ وَقَدْ عَقَصَ ضَفْرَتَهٗ فِیْ قَفَاهُ فَحَلَّهَا فَالْتَفَتَ اِلَیْهِ الْحَسَنُ
مُغْضَبًا فَقَالَ اَقْبِلْ عَلٰی صَلٰوتِكَ وَلَا تَغْضَبْ فَاِنِّیْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ
ذٰلِكَ كِفْلُ الشَّیْطَانِ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ و ترمذی بعد نقل این حدیث میگوید حدیث ابی رافع حسن و عمل
بر اینست نزد اہل علم و ہمہ اینست کہ ہُوَ اَنْ یُصَلِّیَ الرَّجُلُ وَهُوَ مَعْقُوْصٌ شَعْرُهٗ انتہی و نیز در خبر است

الخ

از آنحضرت انما مثل هذا مثل الذی یصلی وهو مکتوف رواه عبد الرزاق عن ابن عباس
یعنی مثال مصلی بافته مو مانند کسی ست که نماز گزارد در حالیکه دستش بر کتف بسته باشد جزری گوید مراد است که چون
موی افشان باشند در سجده بر زمین جدا خواهند افتاد وصاحبش ثواب سجده آنها خواهد یافت اگر معقوص باشد گویا
سجده نکرده و مشابهت دست بر کتف بسته پیدا کرده وامیر المومنین علی کرم الله وجهه از آنحضرت آورده لا تعقص
شعرك فی الصلوة فانه کفل الشیطان رواه عبد الرزاق مع مکن بر سر موی خود را در نماز چه آن جای نشستن شیطان
ست کذا فی البرهان وعقص چند صورت دارد یکی آنکه موها جمع کرده بر هامه و وسط سر زمع وغیره مشدود سازند
دوم آنکه ذوائب را گرد وسط سر پیچیده چنانکه زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه موها را جمع کرده در قفا یا بر
یا وسط سر برشته یا خرقه بربندند چهارم آنکه موها را جانب قفا جمع کرده سر آنها در اصولش داخل کنند کذا فی نهایة الاسماع
در فتاوای عالمگیری من جمله مکروهات نماز می آرد ویکره عقص شعره وهو جمع الشعر علی الرأس وشده
بشیء حتی لا ینحل کذا فی التبیین واختلف الفقهاء علی اقوال فقیل ان یجمعه وسط رأسه ثم
یشده وقیل ان یلف ذوائبه حول رأسه کما یفعله النساء وقیل ان یجمعه من قبل القفا و
یمسکه بخیط او خرقة وکل ذلك مکروه کذا فی البحر الرائق ناقلا عن غایة البیان راقم الحروف گوید
ازین احادیث و روایات مستنبط میشود که عقص فی نفسه مکروه نیست مگر بحالت نماز ولهذا فقها او را در مکروهات
نماز می آرند ومؤید است آنچه ملا علی قاری در شرح حدیث کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
نصف اذنیه می آرد المراد من هذا الشعر هو الذی جمع وعقص یعنی مراد از آن موها همین که جمع
کرده شده وبسته شده بود پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی موی خود را معقوص فرموده اند
فلا محالة فی نفسه مکروه نباشد مگر در حالت نماز که دران نهی وارد شده مسئله[۲] زنان را وقت غسل آب رسانیدن
در اصول موهای بافته خود کافیست بخلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه مرویست قلت یا رسول الله انی
امرأة اشد ضفر رأسی افانقضه لغسل الجنابة فقال لا انما یکفیك ان تحثی علی رأسك ثلث
حثیات یعنی گفتم یا رسول الله من زنی ام که سخت میبافم موی سر خود را آیا بکشایم آنرا برای غسل جنابت پس فرمود
مشکن چرا این نیست که بس است ترا که بریزی آب بهر دو کف دست بر سر خود سه بار ملا علی قاری می آرد

مراد از ان حصر در رسانیدن آب در موی ست در هدایه می آرد ولیس علی المرأة ان تنقض

ضفائرها فی الغسل اذا بلغ الماء اصول الشعر ولیس علیها بل ذوائبها هو الصحیح معلوم شد

که زنان را موی بافته کرده نیست اما در موی غیر بافته آب رسانیدن واجبست کذا فی العالمگیریه

مراد از رسانیدن آب در همه مویها اگرچه بافته باشند وقت غسل واجبست کذا فی محیط السرخسی مسئله ۲۱

فرق در موی سر کردن مسنونست و سدل منسوخ قال العسقلانی و نزد بعضی فرق افضل ست و سدل جایز کذا فی

المرقاة و فرق عبارتست از دو حصه کردن موی سر جانب یمین و یسار و ارسال آنها از پس گوش جانب

سینه و سدل ارسال آنها گرد سر بدون تقسیم در فتاوی غرائب می آرد الفرق ان یقسم بصفین

و یرسل نصفا من جانب یمینه علی الصدر و نصفا من جانب یساره علی الصدر و السدل

ارسال الشعر حول الرأس من غیر ان یقسم بصفین و کان النبی علیه السلام عند قدوم

المدینة یسدل و کذا المسلمون ثم اتاه جبرئیل فاخبره بالفرق ففرق النبی علیه السلام و

المسلمون و از کلام صاحب قاموس در صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ساختن مجموع پس قفا معتبرست

میگوید اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه

از یک جانب در صحیحین از ابن عباس رض مروی شده کان النبی صلی الله علیه و سلم یحب موافقة اهل الکتاب

فیما لم یؤمر فیه و کان اهل الکتب یسدلون اشعارهم و کان المشرکون یفرقون رؤسهم فسدل النبی صلی الله علیه و سلم

ناصیته ثم فرق بعد یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در چیزی که حکم نشده

و بود عادت اهل کتاب که سدل مینمودند و مشرکین فرق میساختند پس سدل فرمود آنحضرت موی پیشانی را و بعد از ان

فرق اختیار کردند و محدث دهلوی در شرح مشکوة میگوید بعضی گویند اتخاذ فرق باجتهاد بود از آنحضرت در

مخالفت اهل کتاب چه موافقت در اول اسلام بقصد ایتلاف قلوب بود و چون بی نیاز کردانید او را حق سبحانه

از ایشان از قصد ایتلاف و غالب کردانید او را بتمامه دین مخالفت کرد ایشان را در بعضی امور و ظاهر عبارت

یحب موافقتهم دین ست که وی صلی الله علیه و سلم مخیر بود در آن و اگر شریعت بودی لازم و متحتم گشتی و در

بعض احادیث آمده است که اگر متفرق میشد مویها فرق مینهاد و الا میگذاشت بر حال خود یعنی تکلف نمودی

زن در حدیث بنا بر جریان عادت ایشان عرب است که منشر وصل اشان میکنند صاحب نهایه در تجنیس مکروه آورده
وصل موی شعر در گیسو بی زنان رخصت آمده و در کتاب الآثار امام محمد مذکورست عن ابن عباس لا باس بالوصال
الرأس اذا کان صوفا قال محمد وبه نأخذ وهو قول ابی حنیفة و در مرقاة آورده وهو قول ابی حنیفة
والعامة من علمائنا و در مطالب المؤمنین آورده زیادت موی آدمی بسبب کرامت جمیع اجزاء جائز نیست
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر نسید نباشد نیز وصل کردن حرام است اگر باشد باذن شوهر نسید جائز است مع الاحوط
مسئله[۲۴] زنان را اسمار یا اشعار موصوله غیر خود شان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمگیریه مسئله[۲۵] زنان را بستن
بر شبهای سرخ از ابریشم و غیر آن جائز است محدث دهلوی آورده بستن موی بر شبهای سرخ از ابریشم و غیر آن که
مشابهت بموی ندارد جائز است بی کراهت کذا فی مجمع البحار مسئله[۲۶] زنان را وصل کردن موی بافته در موی سر جائز نیست
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر با شعر می آرد اما اذا وصلت بغیره من خرقة وخیوطها فلا یدخل فی النهی
اما و تنکه وصل نماید موی بالغیر موی از قسم پارچه جامه و غیر آن پس آن در نهی داخل نیست مسئله[۲۷] اگر غلامی موی
پیشانی نداشته باشد بالغش امیر رسد که بر پیشانیش موی معلق سازد که موجب زیادت ثمن او میگردد و اگر غلام
برای خدمت بود زیادت مذکور دران جائز نباشد کذا فی المطالب و العالمگیریة ناقلا عن المحیط مسئله[۲۸] انداختن
موی سر بیرون تمام پیش و شانه کردن که از پیشانی و عذار دران حرکت و پیش افتد و مسلسل گردد چنانکه طریقه بعض
فقرا است بدعت است خلاف سنت و مشابهت است دران بجوگیان هنود کذا فی المطالب ناقلا عن نصاب الاحتساب
مسئله[۲۹] گذاشتن ذوایب بطریق شرفاء و علویان که شعار شان شده است غیر ایشان را مکروه است و از قسم تلبیس کذا
فی الاحیاء و ازینجا مستنبط میشود که گذاشتن ذوایب دار ابرای علامت مکروه نیست آری برای تشبه مکروه بود
همچنانکه برای زینت و تبختر دلالت میکند بر همین حدیث خریم اسدی چنانکه گذشت مسئله[۳۰] بافتن گیسوان و انداختن در غیر
احرام مکروه است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تشبهوا بالتلبید می آرد ای لا تضفروا الشعر کهیئة
کالملبد بیعانه مکروه فی غیر الاحرام فصل دوم در احکام لحیه یعنی ریش باید دانست که لحیه بالکسر عبارت
از موی ذقن و بر دو رخسار کذا فی القاموس و آنرا از جهت لحیه گویند که بر لحی میروید و آن بالفتح معنی استخوانیست که بر آن دندانها
باشند از رسته دندانها بطحیه یعنی زنخدان و انفک ... کذا فی ... عبارت ...

در خبار چون لحیہ بر لحی منتہی میگردد لہذا این نام موسوم کردید در غرایب آرد کان ابن عمر یقول الصلاق ابلغ العظام

فانہما منتہی اللحیۃ یعنی حدہا و لذلک سمیت لحیۃ لان حدہا اللحی حاصل آنکہ اشتن ریش تا قدر قبضہ

واجب است و آنکہ آنرا سنت گویند یعنی طریق مسلوک در دین کہ ثبوت او بخبر صادق آمدہ یا آنکہ ثبوتش بسنت

کذا فی اشعۃ اللمعات اما وجوبش لقولہ علیہ السلام احفوا الشوارب و اعفوا اللحی رواہ البخاری و مسلم امر بر بسیار

و خوب رسید سبلہا را و گذارید ریشہا را و مراد از اعفا گذاشتن ریش است بحال خود بدون حلق و تقصیر یا مراد از ان

انبوہ کردن و تکثیر آنست و ہو المعمول علیہ عندنا کذا فی حاشیۃ البیان اما تعیین قدر قبضہ پس ثابت بروایت عمرو بن شعیب انہ

صلی اللہ علیہ وسلم کان یاخذ من لحیتہ طولا و عرضا رواہ الترمذی بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ

میگرفت از لحیہ مبارک خود از پہنائی و دراز یعنی از ہر جانب لحیہ صلاح میداد و صاحب مفاتیح و غرایب در آخر حدیث

لفظ اذا زاد علی قدر القبضۃ نیز نقل کردہ اند **شتبا** و قاضی عیاض در شفای خود بجملہ حلیہ شریف آوردہ

اللحیۃ تملاء صدرہ یعنی بود آنحضرت انبوہ ریش کہ پر میکرد سینہ او و این روایت منافی روایات سابقہ است

پس وجہ تطبیق چیست **انتبا** و این اختلاف حالات محمول بر اختلاف از منہ است چنانکہ لفظ اذا زاد علی قدر القبضۃ

نیز مشعر بر آنست یا مراد پری سینہ جانب عرض است کما یشعر الیہ کلام بعض الشارحین لقولہ حیث قال الکث عبارۃ

عن کثرۃ الشعر و لہذا عقبہ بقولہ تملاء صدرہ اما آنچہ در وظائف النبی مسطور است کہ لحیہ آنحضرت چہار

انگشت بود یعنی ہمین مقدار بود از روی خلقت کہ دراز و کم نمیشد محدث دہلوی در مدارج میگوید سند برین سخن یافتہ نشود

و نیز منافی است حدیث ترمذی را و آنچہ در شفا مذکور شد و در کتاب الصوم ہدایہ مسطور است لا یفعل لتطویل اللحیۃ

اذا کانت بقدر المسنون و ہو القبضۃ استعمال ہو و عن ای از ہی لحیہ نکنند ہر گاہ بقدر مسنون باشد و آن یک

مشت است و در نہایہ حاشیہ ہدایہ می آرد اللحیۃ عندنا طولہا بقدر القبضۃ و ما وراء ذلک یجب قطعہ

ہکذا روی عن النبی علیہ السلام انہ کان یاخذ من اللحیۃ طولہا و عرضہا اوردہ ابو عیسی

فی جامعہ و قال من سعادۃ الرجل خفۃ لحیتہ و کان عبد اللہ بن عمر یقبض علی لحیتہ و یقطع ما

وراء القبضۃ ذکرہ فی الآثار عن عبد اللہ بن عمر قال و بہ اخذ ابو حنیفۃ و ابو یوسف و محمد کذا

ذکرہ ابو الیسر فی جامعہ الصغیر **شتبا** و روایات مسطورہ دلالت بر وجوب قطع لحیہ ما ورای قبضہ از ید حدیث

اول آنکه خضاب سیاه کردن فرعون بوده در کیمیا افزوده در خبر است که بدترین پیران آنانند که خویشتن را بجوانان
مانند کنند که خضاب برای جهاد کنند از آن مستثنی است دوم سپید کردن آن بگوگرد برای فاخر و بزرگی خود و از
کبر سن بر ایهام تبحر علم سوم چیدن آن بحکم عبث سود در ابتدای جوانی تا صورت بی ریشان نماید در
کیمیا افزوده و این جهل باشد که خدای تعالی را فرشتگانند که تسبیح ایشان اینست سُبْحَانَ الَّذِي زَيَّنَ الرِّجَالَ
بِاللُّحٰى وَالنِّسَاءَ بِالذَّوَائِبِ چهارم چیدن موی سپید آن از ننگ عار از پیری پنجم نقصان آن از قدر
قبضه ششم زیاده کردن آن تا بخشش موی صدغ بران یعنی موی سر را بمحاسن افزودن و زلف از بنا گوش فرو
گذاردن هفتم شانه کردن و آراسته کردن آن برای ریا و نمودن بچشم مردمان هشتم ژولیده گذاشتن آن
اظهار زهد و ورع تا پندارند که وی خود بدان نمی پردازد تا شانه کند نهم دیدن سیاهی یا سپیدی آن بچشم اعجاب
جوانی یا پیری دهم خضاب بسرخی و زردی تشبیها بالصالحین برای اتباع سنت و در مرقاة و مطالع المنیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید وَزَادَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّيْنِ النَّوَوِيُّ عَقْدَهَا وَتَصْفِيْفَهَا طَاقَةً فَوْقَ
طَاقَةٍ و در غرائب می آرد فِي الْحَدِيْثِ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ فَاِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيْءٌ مِنْهُ اَيْ جَعَّدَهَا بر که پیچد
ریش خود را پس بتحقیق که محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیزار است از وی و مراد از عقد پیچیدن کردن است و جزری گوید بعضی برانند که
مردم در جهاد این کار برای استکبار میکردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم ارسال فرمود اما صاحب غرائب میگوید معتبر قول
اول است مسئله موئیکه از محاسن جدا شود آنرا بشکند تا از سحر ایمن باشد کذا فی وسیلة الطالبین و در خزانة الروایات
از بحر العوائد می آرد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَسَاقَطَ مِنْ لِحْيَةِ اَحَدِكُمْ شَعْرٌ فَاقْطَعُوْهُ فرمود پیغمبر علیه السلام
هرگاه بیفتد از ریش یکی از شما موی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری بتراشد دیت کامل لازم آید اگر
انبوه باشد والا حکومت عدل و اگر چند موی زنخ کوسج را بتراشد چیزی لازم نیاید قَالَ الْفُقَهَاءُ لِاَنَّهُ يُشِيْنُهُ
لَا يُزِيْنُهُ نزد صاحبین در نیم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را حلق نمود نصف دیت واجب و اگر
قدر غالب منقبض نشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعض ریش دیگری بزور چیند و تا یکسال نروید
بر شاید دیت را بر غالب و موجود تقسیم نمایند هر چه حصه غالب باشد بر چیننده لازم آید مسئله اگر کسی را مجبور
کرد یعنی ذکر و خصیتین او را برید و از جهت موی ریش او ساقط شد دیت لازم آید کذا فی التاتارخانیه فصل

سوم در احکام موی عنفقه و آن بفتح عین و فا و قاف و سکون نون موضع ما بین ذقن و لب زیرین است که موی
بران موضع باشد یا نه کذا فی السیرة الشامیة و از انست بادی العنفقة یعنی شخصیکه موی بر موضع مذکور نداشته باشد
و بر مویهای موضع مذکور نیز اطلاق کنند کذا فی القاموس و المغرب صاحب نهایه گوید اصل العنفقة خفة الشیء و قلته
مسئله ستردن و کرفتن موی عنفقه مکروه ست هو الاصح زیرا که عنفقه داخل لحیه است کذا فی السیرة الشامیة
ناقلا عن العینی و محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید در حلق و ترک موی لب زیرین که آنرا عنفقه گویند
اختلاف ست و افضل ترک تست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المومنین عمر رض مقبول نمیکرد شهادت
کسی را که حلق میکرد آنرا مسئله کندن موی فنیکین که عبارتست از طرفین عنفقه باک ندارد محدث دهلوی
در شرح صراط المستقیم می آرد حلق طرفین عنفقه لا باس است و در خزانة الروایات از تاتار خانیه می آرد و یجوز
قص الاشعار التی کانت من الفنیکین اذا زحمت فی المضمضة او الاکل او الشرب و نزد بعضی
مکروه ست لهذا در فتاوی غرائب میگوید نتف الفنیکین بدعة و هما جنبا العنفقة و هی شعر الشفة
السفلی و شهد رجل عند عمر بن عبد العزیز و کان ینتف فنیکیه فرد شهادته یعنی چیدن موی
هر دو جانب عنفقه را که آنرا ریش بچه میگویند بدعتست گواهی داد مردی رو بروی عمر بن عبد العزیز و آن مرد نتف موی
هر دو جانب عنفقه مینمود پس رد فرمود شهادتش را و در حمادیه مسطور ست فی الحدیث اذا توضأت فلا
تنس الفنیکین یعنی جانبی العنفقة من عن یمین و شمال یعنی چون وضو کنی پس فراموش مکنی هر دو جانب
عنفقه را از غسل **فصل چهارم** در احکام موی شارب یعنی بروت و آن عبارتست از موی لب بالا مسئله
تراشیدن موی بروت غیر مجاهدین را مسنون ست بدلیل حدیث زید بن ارقم من لم یاخذ من شاربه فلیس
منا رواه احمد و الترمذی و النسائی هر که نگیرد بروت خود را پس وی از ما و بر طریقه ما نیست و نیز از
ابن عباس رض مرویست کان النبی صلی الله علیه و سلم یقص او یاخذ من شاربه بود نبی صلی الله علیه
و سلم که میگرفت از بروت خود رواه الترمذی بالجمله دراز کردن بروت ممنوع ست و طریق مشرکین ست
در خزانة الروایات از مضمرات می آرد روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یحشر الناس
یوم القیمة بالشحم دفر. کان فی الدنیا شاربه طویلا صارت شعره کاوتاد الحدید

لا یستطیعون ان یسجدوا روایت کرده شده است از آنحضرت که حکم کرده شود مردم را روز قیامت بسجده پس
هر که در دنیا بروتش دراز خواهد بود موی های بروتش همچو میخهای آهنی خواهد گردید که سجده با آنها نتواند کرد و کذا فی الغرائب
و همچنین احادیث دیگر در ترهیب تطویل شوارب در غرائب غیر آن وارد لکن محدثین را در صحت آن کلام است
و لیکن [illegible] حدیث مغیره اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من شاربه علی سواک
و کان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک یعنی گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بروت آن شخص را بر سواک حالیکه دراز
بس بود مراورا آیا بتراشیم شارب تو بر سواک یا آنکه تراشید بروت خود را حالیکه دراز بود پس فرمود او را آیا بتراشیم
برای تو گرفتن تو بر سواک کذا فی شرح صراط المستقیم و طحاوی در شرح الآثار می آرد قص الشارب حسن
و هو ان یأخذ منه حتی ینقص عن الاطار و هو الطرف الاعلی من الشفة العلیا و صاحب [illegible] در
المزید میگوید ینبغی للرجل ان یأخذ من شاربه حتی یصیر مثل الحاجب و هکذا فی العالمگیریة
ناقلا عن الغیاثیة و علی قاری در شرح شمائل بعد حدیث رأی رجلا طویل الشارب [illegible] میگوید
فیه دلیل علی ما قاله النووی من ان السنة فی الشارب ان لا یبالغ فی احفائه بل یقتصر علی
ما یظهر به حمرة الشفة و طرفیها و در فتاوی حمادیه می آرد عن ابی حنیفة مقدار الشارب مقدار
الحاجب و امام مالک میفرماید چندان قص نماید که طرفهای لب پدید آید و چندان نبرد که مثله شود و حلق آن نزد ایشان
بدعت است و فاعلش قابل تعزیر کذا فی الصراط المستقیم و نزد بعضی مختار در تراشیدن آن مبالغه است بدلیل حدیثیکه در صحیح است
خالفوا المشرکین اوفروا اللحی و احفوا الشوارب خلاف مشرکین نمائید باینطور که وافر کنید ریشها را و بکم
تراشید بروت را و در روایت دیگر است انهکوا الشوارب و اعفوا اللحی مبالغه تراشید بروتها و بگذارید ریشها را
زیرا که معنی احفا مبالغه در تراشیدن است و مغرب می آرد احفی الشارب بالغ فی جزه و در نهایه میگوید امر
باحفاء الشوارب ای بالغ فی قصها حکم فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مبالغه کنیم در تراشیدن بروتها و انهاک
نیز بمعنی مبالغه است کذا فی النهایه و در شرح عین العلم مسطور است الاحفاء قریب من الحلق منقول عن الصحابة
نظر بعض التابعین الی بعض احفی شاربه فقال ذکرتنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] وکذا فی الاحیاء و طحاوی فرموده است در این باب [illegible] امام شافعی [illegible] اما اصحابش را دیدیم مثل مزنی و ربیع

کہ حنا میکردند و این دال ست بر آنکہ رد اخذ کردہ اند کذا فی الصراط المستقیم **اشتباہ** و حدیث قص شارب حکم

و حدیث احفا ظاہر است از سنت پس در تطبیق بینہما چیست **انتباہ** برای تطبیق بینہما یا قص را محمول بر احفا سازد

مثل حمل مطلق بر مقید یا رخصت و تخییر میان ہر دو مرد داشتہ اند کذا فی شرح الصراط المستقیم یا مراد از احفا قص گردد

دارند بطریق مجاز کما ہو مختار علی القاری فی شرح الشمائل حیث قال ان السنۃ فی قص الشارب ان لا یبالغ فی

احفائہ بل یقتصر علی ما یظہر بہ حمرۃ الشفۃ وہو المراد باحفاء الشوارب فی الاحادیث قلم گردد

گو بدیہ ظاہر مقصود در مبالغہ احفا مبالغہ در قص معلوم میشود بقرینہ خالفوا المشرکین کہ حلق لب احفای بدعت

و جز این نیست کہ مخالفت ایشان در صورت احفای لب و احفای بروت کہ ما با حلق ست متحقق با اکتفا بر قص

بر مسواک چنانکہ مروی شدہ بنا بر ضرورت عدم تیسر اسباب احفا دست و اکتفا بر دو ما یحصل منہ المقصود بجہت سنت

در خیرات ست پس بہتر احفاست و از ینجاست کہ در فتاوی عالمگیری آوردہ الافضل ان یحفی شاربہ و ابن حجر در شرح شمائل

میگوید قول ابی حنیفۃ و صاحبیہ الاحفاء افضل من التقصیر و عن احمد انہ کان یحفیہ شدیدا

و محدث دہلوی در مدارج بذکر قص کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بروت را بر مسواک می آرد و این در یک وقتی بود و در اغلب اوقات احفا بود

مسئلہ حلق بروت بدعت ست بر قول اصح ابو المکارم در شرح مختصر از زاہدی می آرد حلق الشارب بدعۃ و قیل

سنۃ و در خزانۃ الروایات از سغناقی نقل میکند الحلق بدعۃ والقص سنۃ وہو المذہب عند بعض

المتأخرین من اصحابنا و در فتاوی حمادیہ مسطورست والحلق فیہ مکروہ وہو الاصح اری از طحاوی

منقول ست کہ حلق افضل ست از قص بقیاس حلق سر ہمین قول را منسوب بائمہ ثلثہ حنفیہ کردہ اند و این قول باعتبار درایت

و روایت موثوق بہا نیست اما اول نظر بانکہ افضلیت حلق راس مطلقا خود مسلم نیست تا حلق شارب را بر آن قیاس کردہ شود

کذا فی شرح صراط المستقیم و اما ثانی پس بقول کافی نسبت فی الطحاوی ابی حنیفۃ و ابی یوسف و محمد یعنی این قول

از ائمہ ثلثہ حنفیہ ثابت نیست آری منسوب بایشان ہم از ینجاست کہ محدث دہلوی در شرح صراط المستقیم میگوید بودن

مذہب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد ست بلکہ ظاہر از کتب ایشان آنست کہ سنت قص او ست انتہی و نیز در حدیث

آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودہ دہ چیز از سنت مرسلین ست از آنہم یک قص شوارب را از آنجملہ شمار کردہ و مؤید آنست آنچہ در صحیح ابن حبان

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حق مجوس فرمود انہم قوم یوفرون سبالہم ویحلقون لحاہم فخالفوہم یعنی قوم مجوس

وبجاذی ببی برای زیبائی جائز نیست قَالَ الطَّبَرِیُّ لَا یَجُوْزُ لِلْمَرْأَةِ تَغْیِیْرُ شَیْءٍ مِنْ خِلْقَتِهَا الَّتِیْ
خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهَا بِزِیَادَةٍ اَوْ نَقْصٍ لِالْتِمَاسِ الْحُسْنِ لَا لِلزَّوْجِ وَلَا لِغَیْرِہٖ کَمَنْ تَکُوْنُ
مَقْرُوْنَةَ الْحَاجِبَیْنِ فَتُزِیْلُ مَا بَیْنَهُمَا لِتَوَهُّمِ الْبَلَجِ اَوْ عَکْسِهٖ کَذَا فِیْ غَایَةِ التَّوْضِیْحِ شَرْحِ الْجَامِعِ
الصَّحِیْحِ رَقَمَ الْحُرُوْفُ گوید این حکم زن و مرد بر دو را شامل است ذکر زن اتفاقی است سبب جواز زینت اندر زیرا مردان
پس مرد از الطریق اولی ممنوع باشد مسئله گرفتن موی که مانع حسن و زیبائی ریش باشد جائز است فتاوی حمادیه گ رد
عَنْ اَبِیْ حَنِیْفَةَ اَنَّهٗ یَجُوْزُ قَصُّ کُلِّ شَعْرَةٍ مَانِعَةٍ مِّنْ زِیْنَةِ اللِّحْیَةِ کذا فی خزانة الروایات در فروع چنانکه مسطور است
اَخَذَ اَحْمَدُ مِنْ حَاجِبَیْهِ وَعَارِضَیْهِ نَقَلَهُ ابْنُ هَانِیٍٔ و در مضمرات می‌نویسد لَا بَاْسَ بِاَخْذِ الْحَاجِبَیْنِ وَ
شُعُوْرِ وَجْهِهٖ مَا لَمْ یَتَشَبَّهْ بِالْمُخَنَّثِ مثل اگر موی ابرو دیگری دراز شده است کامل لازم آمد اگر یکی را حلق
نمود منصف است جنیه بود اگر یکبار و دو نمود ربع است اگر هر دو را حلق کرده نصف دیت لازم شود کذا فی التاتارخانیه
باب دوم در موی سائر بدن سوای چهره و دران دو فصل است **فصل اول** در باب موی عانه و دران چند مسئله است
مسئله ستردن موی حلق نشاید و امام ابویوسف گفته لا باس است در مطالب المؤمنین آمده لَا یَحْلِقُ شَعْرَ
حَلْقِهٖ وَعَنْ اَبِیْ یُوْسُفَ لَا بَاْسَ بِذٰلِکَ کذا فی العالمگیریه و نیز در مطالب المؤمنین است لَا یَحْلِقُ مَا عَلَی
الْحُلْقُوْمِ وَاِنَّمَا یُؤْخَذُ بِالْحِکْمَةِ مسئله ستردن موی بغل و چیدن آن هر دو جائز است اگرچه چیدن بهتر است که سنت انبیا است
در غرائب آمده وَفِی الْاِبْطِ یَجُوْزُ الْحَلْقُ وَالنَّتْفُ اَوْلٰی و ملا علی قاری از شرح مشارق نقل میکند که مفهوم از حدیث
ابوہریرہ است که حلق سنت نیست بل سنت نتف است زیرا که موی بغل از حلق سخت میگردد پس معین است که نتف آن دوام
کرد نتف افضل است مر کسی که بران قادر باشد لهذا امام شافعی فرموده است عَلِمْتُ اَنَّ السُّنَّةَ نَتْفُهٗ لٰکِنْ لَا اَقْوٰی
عَلَی الْوَجَعِ میدانم که سنت نتف است مگر قدرت بر وجع ندارم امام غزالی میگوید نتف بهتر است برای کسیکه بران
معتاد باشد و اما کسیکه معتاد حلق می‌بوده باشد او را حلق کافیست زیرا که در نتف او را اذیت والم میباشد و مقصود
نظافت و آن در حلق نیز حاصل کذا فی الاحیاء و مطالب المؤمنین در توضیح الحواشی شرح صحیح بخاری می آرد مستحب است
که دراز از موی بغل ابتدا یمین سازد و ابن دقیق العید گوید هر که در لفظ نتف الابط که در حدیث وارد شده نظر ساخته
نتف متوقف کردید هر که نظر بمعنی انداخته دور کردنش را بهر مزیل جائز داشته یعنی نتف و حلق و تنویر

مسئله ستردن موی سینه و پشت و دست با ترک ادب در آداب میکرده حلق شعر الصدر والظهر ترک ادب است

در شرح صراط المستقیم می آرد در تراشیدن موی سینه و پای و دست اختلافست راجح ترک آنست فصل دوم در موی عانه

یعنی موی زیر ناف و آن عبارتست از موی زیر ناف تا حوالی ذکر مرد و فرج زن کذا فی البحر وغیره شارح ریاض الصالحین

گوید مراد از موی عانه موی قبل و دبر و حوالی هر دو است مسئله حلق موی عانه و نقص نتف آن در زن و مرد

جائز است لیکن شامی گوید یستحب ازالة الشعر عن القبل والدبر بل هو فی الدبر اولی خوفا من

ان یعلق به شیء من الغائط فلا یزیله المستنجی الا بالماء ولا یتمکن من ازالته بالاستجمار

وفی معناه الازالة بالنتف کذا فی القسطلانی یعنی مستحب ستردن موی قبل و دبر بل استحبابش در موی

دبر بطریق اولیست بخوف آنکه مبادا چیزی از براز بآن متعلق شود و بسبب او هرگز آنرا استنجا کننده مگر با آب و از ازاله

اش بکلوخ تا در نخواهد شد و در معنی آنست ازاله اش بنتف لیکن علما گفته اند که برای زن نتف بهترست بنظر لطافت

والعبدست از نفرت شوهر که ببقیه اثر حلق عارض شود و نیز چون شهوت زن اضعاف مضاعفه شهوت مردست

حتی که گفته اند شهوت مرد یک جزو و شهوت زن نه جزو و نتف شهوت را ضعیف میکند بخلاف حلق که

قوی میسازد لهذا برای زن نتف و برای مرد حلق مناسبست تا فی الجمله تعادل حاصل گردد کذا فی المرقاة و ناکبانی گوید

اولویت نتف برای زن مخدوش است بانکه نتف باتفاق اطبا موجب استرخای محل ها شد پس درین معنی ضرر زوج لازم

می آید و ابن عربی درین هر دو قول محاکمه ساخته که زن جوان را نتف اولیست چه از نتف مکانش بلند میشود و زن کلان

عمر را حلق بهترست زیرا که نتف استرخای مکانش میسازد کذا فی غایة التوضیح ناقلا عن القسطلانی اشتباه

در صحیحین از جابر رضی الله عنه آمده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا دخلت لیلا فلا تدخل علی اهلک

حتی تستحد المغیبة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه درآیی در شهر از سفر پس داخل مشو بجای خود

برای آنکه استعمال استره کند زن یعنی حلق موی زهار کند موسی آن حدیث صراحة دلالت میکند بر معنی که زن را حلق عانه مباح

انتباه مراد از استحداد مبالغه ستردن موی است بهر حیله که زنان معتاد اند نه استعمال موسی کذا فی اشعة اللمعات

مسئله استعمال نوره برای دور کردن موی زهار جائز است مرد و زن هر دو را بلکه مسنون مجدد الوری در صفات آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مینگارد در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب ضعیف است

۱۲ ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة قد ثبت انه صلی الله علیه وسلم استعمل النورة علی ما ذکره السیوطی فی رسالة کتبه

و در سیرت شامیه می آرد قد اخرج ابن ماجة فی سننه حدیث اطلائه صلی الله علیه وسلم عانته بالنورة

قال الحافظ ابن کثیر اسناده جید و ابن حجر در شرح شمائل می آرد اما حدیث کان لا یتنور وکان اذا کثر شعره حلقه وضعیف

یعنی بود آنحضرت که استعمال نوره نمیفرمود وچون دراز میشد موی را حلق میکرد ضعیف ست و اما حدیث انه دخل

حمام الجحفة یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ درآمده اند بحمام جحفه بالاتفاق موضوع ست زیرا که حمام ها در انوقت نبود ند بل بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲

حمامها ساخته اند قاله ابن حجر و علی القاری و محدث دهلوی در مدارج می آرد ظهور حمام بعد رحلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فتح بلاد

عجم شد ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنان را از در آمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج مسئله استعمال

نوره از دست حمامی بشرط غض بصر لا باس به ست مثل استعمال دوا در جراحت عورت و کبری فقیه ابو اللیث گوید یعنی

در حالت ضرورت ست در غیر آن کذا فی مطالب المؤمنین و صاحب هدایه در تجنیس و المزید می آرد نزد ما سنت آنست که استعمال

نوره از دست خود سازند نه از دست حمامی بر قول صحیح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ بدست خود استعمال فرموده اند و نیز بر مقامیکه دیگر برا

بران نظر انداختن جائز نیست مس آن نیز جائز نیست مگر بحجاب ثیاب بالجمله استعمال نوره از دست اجنبی حرام ست مگر آنکه

او را مس و نظر جائز باشد مثل زن و شوهر کذا فی التوضیح ناقلا عن فتح الباری مسئله اگر شوهر از زن ازاله موی یا رش

طلبد ازاله آن بر زن واجب باشد علی الاصح کذا فی القسطلانی **باب سوم** در احکام اظفار یعنی ناخنها و آن جمع ظفر

بالضم و بضمتین و بالکسر و بکسر تین ست و اخیرین قلیل آمده اظافیر مصابیح جمع اظفار کذا فی التهذیب للسیوطی و صاحب قاموس

اظافیر را نیز جمع ظفر گفته و اظافر مساجد جمع اظفور بمعنی ظفر ست و کسیکه اظفور را مسلم ندارد اظافر را جمع ظفر گوید قاله النووی

فی تهذیبه و درین باب دو فصل ست **فصل اول** در حکم قطع و ترک اظفار و تعیین اوقات آن و در آن چند مسایل ست مسئله تراشیدن

ناخنها روز آدینه مستحب ست بحدیث عائشة من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله تعالی من البلاء الی الجمعة

الاخری و ثلثة ایام هر که تراشد ناخنهای خود را روز آدینه محفوظ دارد او را خدای تعالی از بلا تا آدینه دیگر و سه روز

زائد آورده اند این حدیث را ملا خسرو در درر غرر و قاضیخان در فتاوای خود و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة و در

بعضی روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده و امام نووی روایت کرده ست من اراد ان یاتیه الغنی

علی کره فلیقلم اظفاره یوم الخمیس هر که خواهد که حاصل شود او را توانگری بر کره وی باید که تراشد ناخنهای

مسئلة تاخیر گرفتن ناخنها از روز آدینه خود را روز پنجشنبه ذکر کرده است حدیثا ابن حجر و ملا علی قاری در شرح شمائل
با وجود متجاوز بودن آنها از حد سر انگشتان مکروه است امام غزالی در احیاء آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة
قلّم اظفارك فان الشیطان یقعد علی ما طال منها ای ابو هریره تراش ناخنهای خود را زیرا که شیطان می نشیند
بر آنچه دراز میشود از ناخنها و قاضی خان و صاحب در مختار می آرند هر که ناخنش دراز باشد رزقش کم تا بود مسئلة غازیان را
دراز کردن ناخنها جایز بل مندوب است اگرچه تراشیدن آنها از سنن قدیمه است چه اگر سلاح از دست افتد از ناخنهای دراز
کار سلاح میتوان گرفت و از ینجاست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در نامه خود تحریر فرموده وفّروا الاظافیر فی ارض العدو
فانها سلاح یعنی دراز کنید ناخنها را در زمین دشمن زیرا که آنها سلاح است در فتاوی حمادیه آرد اما الغازی فی
دار الحرب یندب الی توفیر الاظفار لیکون سلاحا وهکذا فی مطالب المؤمنین ناقلا عن المحیط
وفی العالمگیریة ناقلا عن محیط السرخسی مسئلة قطع ناخن از دندانها مکروه است که موجب مرض برص است کذا
فی شرعة الاسلام مسئلة تراشیدن ناخنها در شب جایز است گویند هارون رشید این مسئله را از امام ابو یوسف پرسید
جواب داد از حلیه نا بایستی پرسید بکدام دلیل فرمود بدلیل قول علیه السلام الخیر لا یؤخر کذا فی الغرائب مسئلة
ترک ناخن تراشی روز شنبه و یکشنبه نا روا است در غرائب آرد وینبغی ان لا یؤخر فی قص الاظافیر ولا یجتنب
عن یوم السبت ویوم الاحد فانه تشبیه بالاجانب سزاوار است که دیر نکنند در تراشیدن ناخنها و از
شنبه و یکشنبه پرهیز ننمایند زیرا که این تشبیه بیگانگان است **فصل دوم** در ترتیب قطع اظفار بدانکه مستحب در ترتیب
تراشیدن ناخنها آنست که ابتدا از انگشت شهادت دست راست کرده تا خنصرش بترتیب سازند و از خنصر دست چپ
تا ابهامش بترتیب ساخته انتها بر ابهام دست راست نمایند و در انگشتان پا ابتدا از خنصر پای راست و انتها بر
خنصر پای چپ سازند کذا فی عین العلم والغرائب والاحیاء و در مشکوة مسعود گوید این ترتیب در انگشتان دست برای
آنست تا ابتدا و انتها بدست راست حاصل گردد امام غزالی در احیا میفرماید ندیده ام در کتابی حدیثی در ترتیب
تراشیدن ناخنها لیکن این روایت شنیده ام انه صلی الله علیه وسلم بدأ بمسبحة الیمنی وختم بابهام
الیمنی وبدأ فی الیسری بالخنصر الی الابهام یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آغاز فرمود از سبابه دست راست
تمام کرد بر ابهام آن و در دست چپ ابتدا کرد از خنصر و تمام نمود بر ابهام و بعد نقل این روایت گفته چون

صلی الله علیه وسلم فرمود لا تنتفوا الشیب فانه نور المسلم من شاب شیبة فی الاسلام کتب الله بها
حسنة وکفر عنه بها خطیئة ورفعه بها درجة ای مچینید موی سپید را زیرا که آن نور مسلمان است هر که پیر
شود در اسلام بنویسد خدا تعالی ورا بسبب آن نیکی حسنه ودور کند از وی بسبب آن خطائی وبلند کند بسبب آن او را
یکمرتبه قریب باین در حدیث دیگر در ترمذی ونسائی افزوده کانت له نورا یوم القیمة باشد او را نوری روز قیامت محدث
دهلوی در شرح این حدیث می آرد در اینجا محل سوال و اشکال است که چون پیری سبب نورانیت در دنیا و آخرت است پس
پوشیدن و تغییر دادن صورت بخضاب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیت آن بسبب مصلحت دیگرست یعنی
ارغام اعدا و اظهار جلادت تا ضعیف و پیر و زبون دیده نشوند اگر گویند پس چرا انتفاء نیز برای این مصلحت جائز نباشد
گوئیم که تشنیع بر کندن پیری ست از اصل و نفی ست در آخر به تشویه وجه و سوء منظر بخلاف خضاب که زیادت
(زشتی گردن روی ۱۲)
وصفی ست بران پس فرق باشد میان این و آن و در جواز نتف شیب اگر نه بقصد تزئین و تکلف باشد روایتی
از امام ابوحنیفه آمده است و امام محمد گفته لا باس به ولیکن مختار علما آنست و در باب خاتم شرح مشکوة می آرد مختار در نتف
شیب در مذهب ما حرمت و کراهت است و در روایتی از امام محمد لا باس به است کذا فی مطالب المومنین و با این همه
تعبیرش بکلمه لا باس اشارتست بآنکه ترکش اولیست **حکایت** اول کسیکه سپید موی شد ابراهیم علیه السلام
است پس گفت خدای پروردگار من این چیست فرمود وقار تو یا ابراهیم گفت رب زدنی وقارا رواه
مالک فی موطا و هم ابراهیم اول کسی است که میزبانی کرد و ختنه نمود و بروت تراشید و سیوطی در
شرح موطا گوید اول کسی است که ناخن تراشید و فرق در موی سر ساخت و موی عانه سترد و سراویل پوشید و خضاب
بحنا و کتم کرد و خطبه بر منبر خواند و جهاد کرد و غنیمه و تکبیر و مقدمه و تکبیر آورده است و معانقه وقت ملاقات نمود
مسئله چیدن موی روی زنان ناروا است اما اگر موی لب و بروت و بینی و در گردنش جائز است بل مستحب زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نامصه و متنمصه را از جمله زنان ملعونه شمار فرموده و ایشان را مغیرات خلق الله یاد آورده
کذا فی المشکوة نامصه زنیکه موی ابروی دیگری چیند و متنمصه زنیکه دیگری را بچیدن موی ابروی خود امر نماید و در تیسیر الوصول
مینویسد نامص کسی که موی از موی جبین دور کند و در شرح مسلم گوید این حرام است مگر ریش و بروت اگر زن را برآید ازالهٔ آن
مستحب است و در کتاب الآثار امام محمد از حضرت عائشه ام المومنین منقول است ان امرأة سالتها احف وجهی

مَنْ رَأَى هِلَالَ ذِي الْحِجَّةِ وَأَرَادَ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَأْخُذْ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا مِنْ أَظْفَارِهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که ببیند هلال ذی الحجه و قصد قربانی دارد پس نگیرد از موی و ناخن های خود روایت کرده است
این را مسلم مسئله در سراج الوهاج می آرد موی بدن و ناخن و هر چه از بدن جدا شود آنرا دفن کنند یعنی مثل ذراع
و دست سارق و اعضای دیگر که منقطع شود و پوست بدن و خرقه حیض و خون و مثل این نیز و در مطالب المؤمنین مکروه است
ناخنها را اگر بیندازد در بیت الخلاء یا در غسل خانه بیندازد مکروه است گویند مورث مرضی باشد مسئله در
مطالب المؤمنین می آرد ستردن و تراشیدن موی و گرفتن ناخنها در حالت جنابت کراهت است بدلیل قول علیه السلام
مَنْ حَلَقَ شَعْرَهُ وَهُوَ جُنُبٌ جَاءَ ذٰلِكَ الشَّعْرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ شُعْبَةٌ كَشُعْبَةِ النَّعْلِ وَيَقُولُ يَا رَبِّ سَلْهُ
هٰذَا لِمَ قَارَفَنِي وَأَنَا جُنُبٌ هر که سترد موی خود را بحالت جنابت حاضر شود آن موی در روز قیامت و آن را زبان
مثل دوال کردن است و شاخ هست علقه گوید ای پروردگار من بپرس این را چرا جدا کرد مرا حالیکه جنب بودم و در تجنیس
می آرد مکروه است استعمال نوره در جنابت بحدیث مَنْ تَنَوَّرَ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ جَاءَتْهُ كُلُّ شَعْرَةٍ فَتَقُولُ يَا رَبِّ سَلْهُ
لِمَ ضَيَّعَنِي وَلَمْ يُغَسِّلْنِي یعنی هر که استعمال نوره کند قبل غسل بیاید او را هر موی و گوید ای رب بپرس او را چرا ضائع کرد
مرا و غسل نداد مرا و در منظومه وهبانیه می آرد نظم وَلِلْجُنُبِ التَّنَوُّرُ يُكْرَهُ عِنْدَنَا وَبِالنَّفْسِ مُطْلِيَةٌ بِالْغَيْرِ
يُحْظَرُ و در مفید المستفید آورده و همچنین است حال ناخنها مسئله پریشان داشتن موی سر و ریش زینت از حسن
روغن نکردن و شانه مکروه است امام مالک در موطا از عطا بن یسار می آرد که آنحضرت در مسجد بودند که شخصی
پریشان موی از سر و ریش در آمد پس آنحضرت بدست خود اشارت برای اصلاح مویش فرمود تا او اصلاح
کرده باز آمد فرمود أَلَيْسَ هٰذَا خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ ثَائِرُ الرَّأْسِ كَأَنَّهُ شَيْطَانٌ آیا
نیست اصلاح موی بهتر از آنکه می آید یکی از شما حالیکه پریشان موی سر باشد گویا که او شیطان است بل
روغن انداختن در موی سر و ریش و شانه کردن برای رفع پریشانی و دفع خشکی آنها وقت حاجت سنت است
در شمائل ترمذی مروی است كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ دَهْنَ رَأْسِهِ وَتَسْرِيحَ
لِحْيَتِهِ وَيُكْثِرُ الْقِنَاعَ كَأَنَّ ثَوْبَهُ ثَوْبُ زَيَّاتٍ بود آنحضرت که بسیار روغن میمالید سر خود را و بسیار
میکرد استعمال شانه در ریش خود و بسیار مشغول میکرد جامه قناع را بر سر گویا جامه او مانند جامه روغن فروش میبود

مراد از قناع خرقه‌ایست که میگذشت آنرا بر سر برای حفظ عمامه از چرک و در مشکوٰة المصابیح از عبداللہ بن مغفل
منقولست نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ التَّرَجُّلِ إِلَّا غِبًّا منع فرمود پیغمبر صلی اللہ
علیه وسلم از شانه کردن مگر گاه‌گاه چنانکه یک روز کنند و روز دیگر ترک نمایند ابن حجر گوید غب در اصل بمعنی آب دادن
شتران است بعد یک روز بعده مستعمل شد در کردن کاری بوقتی و ترک آن بوقتی دیگر و وجه استعمال شانه گاه‌گاه
آنست که دوام آن دلالت بر کمال اهتمام به زینت و مزید ترفه دارد که شان زنان باشد و منافی شهامت مردان
و طیبی گوید مراد بهی نهی طیب است و اهتمام و مبالغه در تزئین است و سیوطی در حاشیه ابوداود از عراقی می آرد که نهی
هر چند نهی تنزیهی است نه تحریمی و مراد از آن نهی ترفه و تنعم است و ملا علی قاری گوید مقصود نهی از افراط از
ترجل است چنانکه طریقه اعاجم است نه نظافت که آن از دین است و محدث دهلوی می آرد نهی از
شانه کردن هر روز شامل است سر را و ریش را پس آنچه بعضی مردم بعد از هر وضو شانه کنند آنرا اصلی صحیح
سنت نیست ولیکن در بعض آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو نفی میکند فقر را کذا فی کتاب الوزیر فی
اصلاح الدارین و اگرچه استعمال ترجل غالب در رأس آید و در لحیه تسریح و بحدیث نهی از ترجل الا غبا استدلال
بران ضعیف بود ولیکن در حدیث ابی داود نهی از امتشاط کل یوم صحیح آمده و امتشاط شامل رأس و لحیه هر دو
را باشد بلا شبهه و اما اکثار تسریح لحیه که در حدیث ترمذی گذشته تقاضا میکند که هر روز کنند چه اکثار
صادق است بر کردن شانه نزد حاجت **اشتباه** در احیا منقولست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر روز دو بار لحیه را شانه
میکرد **انتباه** محدثین گفته اند که این حدیث را اسنادی یافته نشد بجز غزالی در احیا کسی دیگر ذکر نکرده و در احیا
احادیث دیگر ذکر کرده است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقی کذا فی المرقاة و در
اشعة اللمعات می آرد ظاهر آنست که نهی از هر روز شانه کردن مخصوص بمردان باشد نه زنان چه ایشان را تجمل
و تزئین مکروه نباشد **مسئله** تشبه مردان بزنان در صورت بستن موی ریش و بریدن حرام است و همچنین
تشبه برنگین کردن دست و پا بحنا و در آواز و تکلم بخاصه زنان و رفتار و لباس در صحیح بخاری از عبداللہ
بن عباس مرویست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعن اللہ المتشبهين من الرجال بالنساء و
المتشبهات من النساء بالرجال لعنت کند خدا مشابهت پیدا کنندگان از مردان بزنان و مشابهت

پیدا کنند کان نیز از مردان مسئله ستردن موی پیش بروت وغیر آن وقت مصیبت موت کسی نا روا است

قال علیه السلام انا بریء ممن حلق وسلق وخرق من بیزارم از کسیکه حلق کند یا نوحه بکا
باواز بلند کند یا جامهای خود را پاره پاره سازد وقت مصیبت کذا فی شرح المصابیح للتوربشتی مسئله اگر
آب بر ذقن و حاجبین و بروت رسانید یا سر را مسح کرد باز اینها را حلق نمود یا وضو کرده ناخنها را تراشید
اعادهٔ آب رسانیدن بر مواضع مذکوره لازم نمی آید کذا فی قاضیخان اما اگر ناخنها بحدی دراز باشد که
سر انگشتان ازان پوشیده شد آب بزیر آنها رسانیدن لازم است کذا فی المجمع مسئله حلاق را منع بر سر کسی گذاشتن
و حلق ریش کسی کردن اگرچه باجازت محلوق باشد ممنوع است زیراکه اعانت بر معصیت است کذا فی شرح
الطریقة المحمدیه مسئله تطیب ادهان یعنی روغن در مویهای سر و ریش استعمال کردن از آوندهای سیمی
و زرین مکروه است مردان و زنان را و اصل در این باب (یعنی اونان ۱۲) نصوص ممنوعیت اکل و شرب است در ظروف زر و سیم بحدیث

لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تاکلوا فی صحافها فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة
منوشید در آوندهای زر و سیم و مخورید در طباقهای آنها زیراکه آنها برای شان یعنی کفار در دنیا و برای شما در آخرت
است فقها تطیب ادهان و امثال آن را بر خورد و نوش قیاس فرموده اند قاضیخان می آرد و یکره الشرب

والادهان فی آنیة الذهب والفضة وکذا المجامر والمکاحل والمداهن یعنی مکروه است نوشیدن
و روغن مالیدن در ظروف زر و سیم و همچنین مکروه است ازان عود دانها و سرمه دانها و روغن دانها
و معنی کراهتش آنست که استعمالش ابتداء در چیزی باشد که برای آن موضوع شده است مثلا روغن را در
ظرفی ریزند و دست در ان انداخته یا ازان روغن بر سر ریخته مالند و اگر روغن را ازان بر کف دست ریزند
و باز آنرا از کف دست استعمال نمایند مکروه نباشد کذا فی الدر المختار وغیره در شرعة الاسلام می آرد که آنسرور عالم
صلی الله علیه وسلم روغن را اولا بر کف دست چپ میریخت پس اول بابروها و میرسانید باز بچشمها و بروت
باز بریش باز بسر و یک روز درمیان شانه میفرمود و همدران کتاب از آنحضرت (صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲) منقول است من امر المشط علی

حاجبیه المشط عوفی من الوبا هر که شانه بر هر دو ابروی خود رساند در عافیت باشد از وبا
و هنگام شانه کردن سورة الم نشرح خوانده باشد ۱۲ مسئله ترک حسبتن موی مبارک سرور عالم صلی الله
(عام است از سر باشد یا ریش ۱۲)

علیه

در احادیث استحباب آن آمده کو رنگ مثل حنا و زعفران و ورس و کتم و وسمه آمده و دانست که خضاب بالکسر مصدر
بمعنی رنگ کردن از باب ضرب رنگی را نیز گویند که از آن خضاب حاصل شود کذا فی جمیع الوسائل اما حنا بالکسر
و تشدید نون که در فارسی بتخفیف نون شایع شده است نباتیست معروف که آنرا بهندی مهندی نامند و زعفران
بفتح اول و ثالث و سکون عین نیز مشهور است بهندیش کیسر باشد اما کتم در لفظ و ماهیت آن اختلافست اما لفظ
پس مشهور بفتحتین و تخفیف تای مثناة فوقانیه است و جزری در نهایه از ابو عبید بتشدید تا نیز آورده و صاحب البحر الجواهر
بفتحتین و بالضم آورده اما معنی هر دو جدا کانه کفته کما سیاتی و ماهیتش بقول مشهور برگ نیل باشد که آنرا وسمه
گویند و نزد بعضی غیر آنست داود انطاکی در تذکره اولی الالباب میگوید المشهور انه النیل وقیل نبت له ورق
دقیق و زهر اصفر و حمل اسود جزری در نهایه می آرد نبت یخلط مع الوسمة ویصبغ به الشعر
وقیل هو الوسمة و ابن یوسف هروی در بحر می آرد الکتم بالتحریک قال مولانا نفیس قد اختلف فی
ماهیة الکتم هو الوسمة وقیل انه شیء یزرع مع الحنا یشبه ورقه ورق الحنا ویطلع
اعلی منه حتی یقع استظلال الحنا به فلهذا یزرع معه وبالضم ورق نبت یجعل منه شیء
یقال له بالفارسیة نیل و حضر بن علی در شفا الاسقام می نگارد هو الوسمة وقیل هو من شجر الجبال
یجفف ورقه ویدق ویخلط بالحنا ویخضب به الشعر فیقوی لونه ویقویه وقیل ان الکتم
لا یسمو صعدا وینبت فی اصعب ما یکون من الصخور هو اخضر وورقه کورق الآس واصغر
وحبه صعب وقیل الکتم معروف بالاندلس ینبت فی السهول وورقه قریب من ورق
الزیتون یعلو فوق القامة وله ثمر فی قدر الفلفل فی داخله نوی واذا نضج اسود
انتهی ملخصا و ازین اقوال اختلاف ماهیتش پیداست و صاحب مخزن الادویه میگوید تحقیق آنست که کتم
برگ نیل است اما راقم الحروف میگوید از تصریحات ائمه فنون چنان هویدا که کتم غیر برگ نیل است و اینک عبارات معتبران
ثقات جوهری در صحاح می آرد الکتم نبت یخلط مع الوسمة للخضاب و علامه زمخشری در فائق میگوید
هو نبت یخلط مع الوسمة للخضاب الاسود و در برازیه از امام ابو حنیفه منقولست ان الخضاب حسن
لکن بالحنا والکتم والوسمة و ازین همه کلام مغایرت کتم ز وسمه یعنی برگ نیل هویداست مناوی در شرح

لغتش اما هیئت کتم ست بانیل یا سرای بهر و محمود شیبانی در مهذب گوید الوسمة برگ نیل و مطرزی گوید قیل
الخطر و قیل العظلم و ابن درید در جمهره عظلم را بر ترجمه کتم آورده و صاحب قاموس در ترجمه خطر و عظلم هر دو گوید
نبات یختضب به او هو الوسمة و در ترجمه وسمه النیل او نبات یختضب بورقه و در ترجمه نیل
العظلم او نبات آخر ذو ساق صلب فی شعب دقاق و ورق صغار مرصفة من الجانبین
و تحقیق آنست که وسمه برگ نیل ست و داود انطاکی در تذکره می آرد النیل هو الوسمة و الخطر و العظلم
و در مخزن می نویسد معین وسمه است و صرح به السدید فی شرح القانون ایضا اما ورس بالفتح ثمر درختیست که بعد رسیدن
منشق شده چیزی شبیه موی زرد مایل بسرخی مانند زعفران از آن ظاهر میگردد و سائیده اش مانند سائیده زعفران که از یمن
آرند و شباب ابدان را نیک میکند کذا فی المخزن تبعا للانطاکی و السدید و صاحب مغرب گوید گیست زرد با گیاهیست خوشبو از
و شیخ در قانون می آرد ورس احمر قانیست مشابه زعفران که از یمن آرند و بعضی برانند که خراشیده درختیست قاله
السدید فی شرح القانون فصل اول در احکام خضاب و اقسام آن مسئله خضاب زرد و سرخ مردان را نه تنها جائز
مستحب بلکه امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که روزی سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم جانب چند شیوخ انصار
که ریشهای ایشان سپید بود برآمدند پس فرمود یا معشر الانصار حمروا و صفروا و خالفوا اهل الکتاب
ای گروه انصار سرخ کنید یا زرد کنید یعنی ریشهای خود را مخالفت کنید اهل کتاب را که ایشان خضاب نمیکردند کذا فی
جمع الوسائل و امام نووی گوید در خضاب دو قول ست اصح آنست که خضاب پیری در مرد و زن هر دو را مستحب ست بسیاهی
حرام و امام محمد در موطا می آرد لا نری بالخضاب بالوسمة و الحناء و الصفرة باسا و ان ترکه ابیض فلا
باس او کل ذلک حسن یعنی نمی بینیم بخضاب وسمه و حنا و خضاب خوشبوی زرد باکی و اگر موی سپید گذارد نیز مضایقه
ندارد و هر یک بهترست و قاضی خان گوید الخضاب بالحناء و الوسمة حسن و در فتاوی بزازیه از امام ابو یوسف
می آرد ان الخضاب حسن لکن بالحناء و الکتم و الوسمة اراد به اللحیة و شعر الراس و الخضاب بالسواد
فی حال غیر الحرب لا باس به فی الاصح تحقیق خضاب مستحسن ست بحنا و کتم و وسمه مراد در سر و ریش ست خضاب سیاه
در غیر جهاد نیز مضایقه ندارد و هو الاصح مسئله خضاب سیاه که مشابه سواد اصلی باشد غیر غازیان را حرام ست بدلیل
حدیث صحیح مسلم از جابر که آوردند ابی قحافه را روز فتح که هنگام آنها بسلام اش که ریش سپید شد غیروا هذا الشیب

و اجتنبوا السواد تغییر دهید این سپیدی را و پرهیز نمائید از رنگ سیاه نیز در سنن ابو داود و نسائی مرویست که آنحضرت
فرمود یکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بهذا السواد کحواصل الحمامة لا یجدون رائحة الجنة
پیدا خواهد شد قومی در زمان پسین که خضاب این سیاهی خالص معروف خواهد کرد مانند رنگ دانه دان کبوتران
نخواهند یافت بوی جنت را یعنی آنجا نخواهند رفت و این مبالغه است در زجر یا مراد آنست که با وجود داخل
شدن بوی جنت را بالقصد سابق هر ایشان آن رائحه را پیش از دخول جنت در قبر و عرصات نخواهند یافت تا
تعب و مشقت آنجا بسبب آن بر ایشان آسان میگردد شیخ محدث دهلوی در شرح مشکوة میآرد مراد از حواصل الحمام
سینه است که بعض کبوتران را سیاه خالص میباشد در طبرانی از ابی الدرداء مرفوعاً آمده من خضب بالسواد
سود الله وجهه یوم القیمة کذا فی جمع الوسائل للعلی القاری هر که خضاب سیاه نماید سیاه خواهد کرد خدا
روی او را روز قیامت و امام احمد از انس روایت میکند غیروا الشیب و لا تقربوا السواد متغیر کنید پیری
و نزدیک مروید سیاهی را و امام غزالی رحمه الله آرد که آنحضرت در حق خضاب سیاه فرموده هو خضاب اهل النار
این خضاب سیاه خضاب دوزخیانست و در روایت دیگر آمده الخضاب بالسواد خضاب الکفار و سابقاً معمول
شد اول کسیکه خضاب سیاه کرده فرعون بود بالجمله نصوص مسطوره و امثالش که در کتب حدیث مسطور است دلالت صریحه
بر حرمت خضاب سیاه دارند بقرینه وعیدهای شدیده لهذا ابن حجر خضاب سیاه را در زواجر از کبائر شمرده و محدث دهلوی
در شرح مشکوة میآرد خضاب بحنا باتفاق جائز است و مختار در سواد حرمت است و در علت امتناع خضاب سیاه نوشته که
تشابه برنگ اصلی موی سیاه از آن پیدا میشود کذا فی المرقاة یعنی آن فریب است لهذا نهی از وصل اشعار وارد شده و از ابو نعیم
فرموده و لهذا کاذب فی اللحیة [illegible] گویند که خضاب سیاه کرده باشد بخلاف زردی و سرخی که از آن تشابه کردن باصلی
موی سیاه لازم نمی آید کذا فی شرح الوجیز فی فقه الحنابلة حکایت پیری در عهد امیر المومنین عمر خضاب سیاه کرده
با زن نوجوان نکاح ساخت چون حالش پیش آن نوجوان دگرگون نمود مرافعه اش پیش امیر المومنین رفت حکم
بر رد نکاحش نموده بحد تعزیر رسانید و فرمود غررت القوم بالشباب کذا قال الطحاوی راقم الحروف گوید
شاید علت رد نکاحش آن باشد که نکاح مذکور مشروط بشرط جوانی بود و بطلان شرط نزد شان موجب بطلان نکاح
بوده باشد مسئله غازیان را خضاب سیاه برای هیبت کفار جائز است در محیط البرهانی در فصل لبس و [illegible] از کتاب الکراهیه

در خضاب و تغییر شیب شنیدند و شاید حدیث حسن شیب در آن زمان بسامعه شان نرسیده و لہذا معیوب پندا شتند یا آنکہ حدیث تغییر شیب را ناسخ حدیث حسن پیری خیال کردہ باشند کذا فی المدارج ناقلا عن المواہب مسئلہ خضاب زرد بہتر ست از خضاب حنا و کتم و آن بہتر ست از خضاب حنا تنہا در سنن ابو داود از ابن عباس مرویست مر علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن ہذا قال فمر آخر قد خضب بالحناء والکتم جمیعا فقال ہذا احسن من ہذا ثم مر آخر قد خضب بالصفرۃ فقال ہذا احسن من ہذا کلہ گذشت بر پیغمبر خدا مردیکہ بتحقیق خضاب کردہ بود بحنا پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ عجب نکوست این پس گذشت مردی دیگر که خضاب کردہ بود بحنا و کتم ہر دو پس فرمود آنحضرت این بہتر از اول ست یعنی از خضاب بحنا تنہا پس گذشت دیگری کہ بتحقیق خضاب کردہ بود بزرد پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این بہتر ست از ہمہ آنہا

فصل دوم

دربارہ خضاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمہور محدثین اند کہ آنحضرت خود استعمال خضاب نفرمودہ اند بدلیل حدیث صحیحین و غیرہا بطرق متعددہ از انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یختضب ولم یبلغ شیبہ الی الخضاب و بدلیل حدیث مسلم از انس لم یختضب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانما کان البیاض فی عنفقتہ وفی الصدغین وفی الراس نبذ ای خضاب نکردہ ست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جز این نیست کہ سپیدی بچہ ریش و بہ صدغین و سر اندکی بود و نیز دار دشن کہ موہای سپید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین قدر کم بودند کہ بہنگام تدہین نامعلوم میشد و گفتہ اند تا بیست نرسیدہ بودند و بعضی بہ ہفدہ یا ہیژدہ شمردہ و مختار بعضی از محدثین و فقہا آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خضاب فرمودہ ست بدلیل حدیث صحیحین و ابو داود و نسائی از عبد اللہ بن عمر یصفر لحیتہ بالورس والزعفران یعنی خضاب زرد و سفر مود آنحضرت ریش مبارک خود را بگیاہ ورس یعنی بوزعفران و بدلیل حدیث صحیحین از ابن عمر رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصبغ بالصفرۃ و دیدم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ خضاب بزردی میفرمود و بدلیل حدیث ترمذی از ابو رمثہ رایت الشیب احمر و حاکم ایں حدیث را بدین طور آوردہ وشیبہ احمر مخضوب بالحناء و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رمثہ روایت کردہ کان رسول اللہ یخضب بالحناء والکتم کذا فی منہج الوسائل و از عثمان بن عبد اللہ بن موہب

در باری آمده دخلت علی ام سلمة فاخرجت شعرا من شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم
مخضوبا و ابن ماجه و احمد بلفظ بالحناء والکتم نیز بعد روایت مذکوره نقل کرده اند و نیز در شمائل ترمذی از
مرویست رأیت شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مخضوبا دیدم موی آنحضرت را خضاب کرده
ظاهرا احادیث مسطوره با هم در تعارض اند از مراتب نبوت خضاب آنحضرت و در دفع این تعارض گویند که
شاید احتمال دارد که موی مبارک که نزد ام سلمه بود سرخ شده بود چنانکه قبل از سفیدی موها سرخی میگردد
سفید میشود و آنچه در بعضی از روایات بعد آن مخضوبا آمده بطور تشبیه است یعنی چنان سرخ شده بوده
که مخضوب مینمودند و مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنهاست برای شستن و نظافت و
خوشبو را اکثر محبوب میداشت و از این استعمال بوی و رنگین ساختن موها مقصود نبود چنانکه منتشین خضاب
گمان برده اند نیز گاهی آنحضرت حنا را بر سر مبارک خود برای دفع حرارت و صداع میگذاشت آدمی چون موی
مبارک را فی الحال از رنگش متغیر دیده خضاب تعبیر نمود و حقیقت نبود دلالت میکند برین معنی حدیث خرج من
بیته ینفض راسه قد اغتسل و براسه ردع من حناء رواه الترمذی یعنی بر آمد از خانه خود جنبانید
می افشاند سر خود را که غسل کرده و بر سر مبارک لطخه های حنا باقی بود در مدارج از صاحب الوفا منقول است که این
خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ میکرد بلکه مقصود تنقیه و تنظیف بود که بران حنا
و پاک میساختند با آب و گر آن چند موی شریف که سفید بود بدان رنگ میگرفته باشد و یافته شدن موهای
مخضوب نزد ام سلمه یا نزد انس رضی الله عنهما چنانکه مرویست دلالت برین معنی ندارد که خود آنحضرت آنها را
مخضوب ساخته بود بل ام سلمه یا انس برای تبرک آنها را مطیب میداشتند از جهت مخضوب مینمود در باری
تحریت آنها حقیقة رنگین ساخته باشند و موید تست آنچه دار قطنی از ابو هریره آورده [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم
خضب من کان عنده شیء من شعره لیکون ابقی کذا فی جمع الوسائل علی قاری در وجه تطبیق میگوید چون
راوی بعد چندین ملاحظه کرده در حالت موهای سفید چند و سائر موهای سیاه و بسیار مختفی میکرد دید گمان کرد آن
حضرت خضاب فرموده راقم الحروف گوید در حالت سوای خضاب نبود گنجایش انکار در حال آنکه خضاب نبود از آنحضرت
نقل نساخته بل خود نهی از خضاب بسوده نیز فرموده اند کما سبق اما منتشین خضاب وجه تطبیق گویند که این اختلاف